فصل‌نامه‌ی مطالعات توسعه‌ی اجتماعی- فرهنگی، دوره‌ی هشتم، شماره‌ی ۴، بهار ۹۹، صفحات ۳۱-۹

مقاله پژوهشی

منطق درونی عشق (پدیدارشناسی تجربه‌ی زیسته‌ی عشق)

اصغر میرفردی[۱]، مریم ملک احمدی[۲]، مریم مختاری[۳]

تاریخ دریافت:۱۳۹۸/۰۵/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۱۹

چکیده

یکی از مهم‌ترین موضوعات در حیات اجتماعی «روابط عاشقانه» است. با وجود این‌که این موضوع در زمان‌ها و جوامع مختلف، اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد، به دلیل تجربه‌ی انسانی، می‌تواند شباهت‌های ماهوی نیز داشته باشد. هدف پژوهش حاضر کاوش در تجربه‌ی زیسته‌ی عشق و کشف منطق درونی آن بوده است. برای این منظور با رویکرد پدیدارشناسی ۱۴ نفر از دانش‌جویانی (دانشگاه اصفهان و دانشگاه صنعتی اصفهان) که «عشق» را تجربه کرده بودند، مورد مصاحبه‌ی عمیق قرار گرفتند. تجزیه و تحلیل مصاحبه‌ها با استفاده از روش کولیزی، حاکی از آن بود که با وجود شناسایی اشکال مختلف عشق‌ورزی، مضامین مشترکی از عشق، در بین تجارب و گونه‌های مختلف وجود دارد که در یازده مقوله قابل دسته‌بندی است: «حمایت و پذیرش متقابل عاشق و معشوق»، «امکان کامل عریانی جسمی و روحی»، «وجود سطوحی از ناشناختگی آغازین»، «وجود یا تصور وجود نوعی برتری و کمال در معشوق»، «اعتقاد به ناب‌بودن معشوق و رابطه»، «انتخاب بر اساس تجارب کودکی و ناخودآگاه»، «تجربه‌ی هجران یار و پذیرش سختی‌های وصال»، «توانایی تصور آینده‌ی مشترک» و «همگرایی هویتی». نتیجه نشان می‌دهد که عشق از نظر منطق درونی با حس تعلق، صمیمیت، تجربیات چرخه‌ی زندگی و هویت مشترک پیوند دارد.

واژه‌های کلیدی: عشق؛ شباهت‌های ماهوی؛ منطق درونی؛ پدیدار شناسی.

[۱] دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز(نویسنده‌ی مسوول) amirfardi@shirazu.ac.ir

[۲] دانشجوی دکتری جامعه شناسی دانشگاه یاسوج hakime_malekahmadi@yahoo.com

[۳] دانشیار جامعه شناسی دانشگاه یاسوج mmokhtari@yu.ac.ir

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

مقدمه

عشق پدیده‌ی چند وجهی است که از یک سو با عمیق‌ترین احساسات بشری در ارتباط است و از سوی دیگر تحت تأثیر شرایط و ساختارهای اجتماعی است. از این روست که تعریف عشق در عین سادگی، بسیار پیچیده و مبهم می‌نماید. به لحاظ اجتماعی و تاریخی نیز «عشق» دربردارنده‌ی تعاریف مختلفی بوده است. در واقع، «دنیای متجدد به طرز عمیقی در قلب هویت و احساسات شخصی نیز نفوذ می‌کند و حوزه‌ای که امروزه با اصطلاح «روابط شخصی» از آن یاد می‌کنیم، فرصت‌هایی برای ابراز صمیمت و بیان خویشتن در اختیار ما می‌نهد که در بافت اجتماعی بسیاری از جوامع سنتی وجود ندارد»(گیدنز[1]، ۳۰:۱۳۸۵). معنای عشق در عصر مدرن نسبت به عصر سنت تغییرات اساسی کرده است. در نگاه سنتی، «عشق» تا حد زیادی پر رمز و راز، دست‌نیافتنی و لایه‌لایه بوده است، ولی در نگاه مدرن، «عشق» بیش‌تر تجربه‌ی دست‌یافتنی و فردی تلقی می‌شود که حتی ممکن است چندبار در طول زندگی فرد رخ دهد، همانگونه که باومن بیان می‌کند «تعریف رمانتیک عشق به صورت تا هنگامی که مرگ ما را از هم جدا کند، قطعاً از مد افتاده است»(باومن[2]،۲۴:۱۳۸۴).

با این وجود، «رویکرد جامعه‌شناختی به ما نشان داده است که از اساس نمی‌توان از حقیقت عشق سخن گفت و تنها می‌توان از عوارض و آثار آن سخن گفت. تمرکز بر عشق‌ورزی مستلزم آن است که عشق نوعی فعل تلقی شود که به اجرا درمی‌آید؛ کرداری قاعده‌مند و بنابراین تصویب و تثبیت‌شده در هر موقعیت بنا بر قواعد و مصوبات و نیز منابع در دسترس در هر بافت اجتماعی»(صدیقی،۳۸:۱۳۹۳). به نظر می‌رسد که علی‌رغم همه‌ی تفاوت‌ها در ساخت و تجربه از عشق، نوعی شباهت در تجارب مختلف می‌توان یافت. بنابراین، روابط عاشقانه در عین منحصربه‌فردبودن می‌توانند از نظم و منطق درونی خود پیروی کند. هدف پژوهش حاضر کشف این منطق درونی و خط سیری است که با وجود تفاوت در تجارب، می‌توان در روابط عاشقانه پیگیری کرد. شباهت‌های ماهوی و یا منطق درونی، در همه‌ی گونه‌های عشق‌ورزی به یک اندازه وجود ندارد. این مضامین از نظر ماهوی یکسان‌اند، ولی در سطوح و طیف‌های مختلف قرار می‌گیرند. هدف مقاله‌ی حاضر این بود تا اشتراکات تجربیات کنش‌گران را از عشق مورد کاوش قرار دهد و به سؤالات زیر پاسخ دهد:

چه شباهت‌هایی بین تجارب مشارکت‌کنندگان از «عشق» وجود دارد؟

[1] Giddens, A.
[2] Bauman, B.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

منطق درونی «عشق» چیست؟

پیشینه‌ی پژوهش

مرور پژوهش‌ها در زمینه‌ی عشق، نشان داد که مطالعات اندکی به ویژه در رشته‌ی جامعه‌شناسی در این حوزه صورت گرفته است. حجم زیادی از مطالعات در زمینه‌ی عشق مربوط به رشته ادبیات بوده است. در ادامه به برخی از تحقیقات مرتبط اشاره می‌شود. موحد و عباسی(۱۳۸۵) در بررسی چگونگی نگرش دختران دانشجوی دانشگاه شیراز، به دوستی و معاشرت پیش از ازدواج و رابطه‌ی آن با زمینه‌های فرهنگیِ جامعه‌پذیری دریافتند که نگرش و سوگیری بیش از نیمی از دختران دانشجو به این‌گونه دوستی‌ها میانه است. با وجود تغییر به سوی ارزش‌های مدرن، دختران جوان همچنان میان ارزش‌های سنتی و مدرن سرگردان‌اند. فرح‌بخش و شفیع‌آبادی(۱۳۸۵) در پژوهشی درباره ابعاد عشق‌ورزی در چهار گروه زوج‌های در مرحله‌ی نامزدی، عقد، ازدواج و دارای فرزند(۵۰۰ نفر) دریافتند که بین میزان عشق‌ورزی در مراحل مختلف زناشویی، تفاوت معناداری وجود دارد. صفایی(۱۳۹۰) نیز در بررسی «تأثیر زمینه‌ی اجتماعی در مفهوم‌پردازی رابطه‌ی عاشقانه، در بین جوانان ۱۹ – ۳۰ سال ساکن شهر تهران» نشان داد به رغم تغییرات اجتماعی و به تبع آن، افزایش سن ازدواج، جامعه مدام بر اعتبار اجتماعی دختران از طریق ازدواج تأکید می‌کند و زمینه‌ساز ایجاد اضطراب ازدواج برای آن‌ها می‌شود. به همین خاطر، آن‌ها به پذیرش خطر ورود به روابط پیش از ازدواج با هدف رسیدن به نتیجه‌ی ازدواج مجبور می‌شوند و دست به خطری هدفمند می‌زنند.

یافته‌های پژوهش کهربابیان(۱۳۹۰) نشانگر دو تغییر عمده در ترانه‌های جدید بود: ۱- پدید آمدن نوعی گفتمان نفرت و تلافی بازتاب اعتراضی مردانه نسبت به تغییرات رفتار و گرایش‌های زنان در حوزه‌ی عمومی و روابط خصوصی است. ۲-شکل‌گیری نوعی خرده‌فرهنگ جوانان که استقلال و هویت خود را خارج از مناسبات و کنترل‌های نهاد خانواده و دولت در نوعی گفتمان لذت‌جویی و خوش‌گذرانی بیان می‌کند.

یافته‌های پژوهش صادقی فسایی و شریفی ساعی(۱۳۹۱) درباره «روابط عاشقانه» و «روابط مبتنی بر فریب» در پنج مجموعه تلویزیونی رسانه‌ی ملی نشان داد که در این سریال‌ها دو گونه از بازنمایی روابط مدرن در مناسبت‌های دختر و پسر وجود دارد: روابط عاشقانه و روابط ضد عاشقانه. اما در سال‌های اخیر رسانه به‌تدریج از بازنمایی روابط عاشقانه به سمت بازنمایی روابط ضد عاشقانه، تغییر وضعیت داده است. حیدری(۱۳۹۲) در بررسی «رابطه‌ی عشق و قدرت و عمل آن در سطح سوژه» نشان داد که حقیقت عشق نه لزوماً حقیقتی فراتاریخی و ذاتی بلکه حقیقتی گفتمانی است که در دل رژیم‌های گفتمانی و در قالب استراتژی‌های گفتمانی صورت می‌بندد.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

صدیقی(۱۳۹۳) در مقاله‌ی «عشق جنسیت‌زده: عشق مردانه/ عشق زنانه» به این مهم می‌پردازد که عشق‌ورزی در طول تاریخ یا به کل مقوله‌ای تک جنسی/ جنسیتی (مردانه یا زنانه) تلقی شده یا اگر مقوله‌ای دو جنسی/جنسیتی به شمار آمده الگوهایی متفاوت را بر دو جنس/ جنسیت بار کرده است. پژوهش نیازی و پرنیان(۱۳۹۳) درباره «سنخ‌بندی دوستی‌های بین دو جنس در شهر کرمانشاه» نشان داد شش سنخ ارتباط با جنس مخالف در بین دختران وجود دارد که شامل روابط ناب، روابط مصلحتی، روابط هم‌بالینی، روابط ازدواج‌محور، روابط ابزاری و روابط سیال‌اند. نتایج پژوهش سهراب‌زاده و حامی(۱۳۹۳) با عنوان «برساخت اجتماعی عشق در تجربه‌ی زیسته‌ی ۲۰ دختر مجرد تهرانی»، نشان داد که تقلیل‌گرایی عاطفی و اهمیت صرف رفع نیاز عاطفی به همراه اهمیت امر ازدواج می‌تواند به شکل‌گیری روابط عاشقانه‌ی نابرابر و تلقی عشق به مثابه پناه‌گاهی عاطفی از دیدگاه زنان منجر شود.

مختاری و همکاران(۱۳۹۵) در مطالعه‌ی پدیدارشناسانه درباره عشق ازدواجی در دوران آشنایی در شهر اصفهان نشان دادند که تجربه‌ی زیست‌شده‌ی عشق ازدواجی در دوران آشنایی تا لحظه‌ی عقد از طریق نوعی تقابل عقل و احساس در سه مرحله‌ی زمانی برساخته می‌شود؛ تقابل میان «رمانتیک‌گرایی پیشین» و «واقعیت‌گرایی پیشین» قبل از مواجهه و میان «به دل نشستن»، «واقعیت‌گرایی پسین» و «رخدادهای جرقه‌ای» بعد از مواجهه با طرف مقابل، که به طورکلی با مضمون «سرگردانی میان بیم و امید» مشخص شد.

فارر و همکاران[1] (۲۰۰۸) در مطالعه‌ای با استفاده از نظریه‌ی زمینه‌ای، به کشف معنا و اهدافی پرداختند که جوانان ژاپنی به روابط عاشقانه‌ی تسویکا قبل از ازدواج نسبت می‌دهند. تحلیل یافته‌ها نشان داد که روش‌های ابرازکردن احساسات در روابط تسویکا در دو دسته‌ی «قواعد ابراز مثبت» و «قواعد ابراز منفی» قرار می‌گیرند. قواعد ابراز مثبت، انتظارات هنجاری مشترک‌اند در مورد این‌که چگونه احساسات باید ابراز و حس شوند. قواعد ابراز منفی، انتظارات هنجاری مشترک‌اند در مورد این‌که از احساس خاصی باید اجتناب شود یا بیان نشود.

فورستر و همکاران[2] (۲۰۰۹) در پژوهشی درباره رابطه‌ی شناختی بین عشق رمانتیک و خلاقیت و همچنین بین میل جنسی و تفکر تحلیلی بر اساس تئوری سطوح تفسیری دریافتند زمانی که در عشق، افراد بر چشم‌اندازی بلندمدت تمرکز دارند، تفکر کل‌نگر آن‌ها و بنابراین تفکر

[1] Farrer et al
[2] Förster et al.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]
[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

خلاق تقویت می‌شود. بر عکس زمانی که مواجهات جنسی را تجربه می‌کنند، بر حال و جزئیات متمرکز شده و تفکر تحلیلی‌شان تقویت می‌شود.

دی مانک و همکاران[1] (۲۰۱۱) به «تحلیل بین فرهنگی مدل‌های عشق رمانتیک» در میان شهروندان امریکایی، روسی و لیتوانی با دو روش کمی و کیفی پرداختند. نتایج این پژوهش نشان داد که در زمینه‌های زیر میان آرای افراد درباره‌ی عشق شباهت فرهنگی وجود داشته است: احساسی ناخودآگاه، شادی، علاقه و اشتیاق شدید، دگرخواهی و تلاش برای معشوقی بهتر بودن. اما در فرهنگ آمریکایی تلقی از عشق به معنای روابط دوستانه آسان است، در حالی که در فرهنگ روسی و لیتوانی نگرش از عشق به معنای امری موقتی و غیر واقعی است.

اسپرچر و هتفیلد[2] (۲۰۱۵) در پژوهشی با عنوان «اهمیت عشق به عنوان مبنای ازدواج» به این نتیجه رسیدند که هم مردان و هم زنان _ اما زنان با درجه کم‌تری از مردان_، عشق را به منزله‌ی پدیده‌ای مهم برای ورود به ازدواج ارزش‌گذاری کردند. همچنین علاوه بر جنسیت، متغیرهای دیگری مثل سفیدبودن، عزت نفس بالا و سبک دلبستگی ایمن با نگاه‌کردن به عشق به منزله‌ی مبنای ازدواج به صورت مثبتی همبسته بودند. جانکویک و همکاران[3] (۲۰۱۵) در «بررسی صفات جهانی عشق در جامعه‌ی جوانان چینی شهری» دریافتند پاسخ جوانان چینی شبیه یافته‌های هسته‌ای اروپایی – آمریکایی‌هاست؛ که همه‌ی افراد صرف نظر از جنس، زمانی که عاشق می‌شوند صفات هسته‌ای زیر را تجربه می‌کنند: من هر کاری برای فردی که عاشقش هستم انجام می‌دهم(نوع‌دوستی)؛ من به طور مداوم در مورد شخصی که عاشقش هستم فکر می‌کنم(تفکر سرزده)؛ عشق رمانتیک برترین شادی زندگی است(خودشکوفایی)؛ عشق از من، شریک زندگی قوی‌تر و یک فرد بهتری می‌سازد(تکامل عاطفی) و جذابیت جنسی برای عشق لازم است(بیولوژی). روهمان و همکاران[4](۲۰۱۶) در پژوهشی به بررسی «ارتباط بین سبک‌های عشق‌ورزی با رضایت از رابطه» به صورت بین فرهنگی(مطالعه‌ی فرهنگ بوسنی، آلمان، رومانی، روسیه و مهاجران آلمانی از روسیه و ترکیه) پرداختند. سبک‌های عشق‌ورزی مطالعه‌شده، شامل عشق رمانتیک، عشق دوستانه، بازی عشق، عشق نوع‌دوستانه و عشق عمل‌گرا بود. نتایج نشان داد اثرات سبک‌های عشق‌ورزی بر رضایت از روابط در خلال فرهنگ‌ها ثابت است؛ به جز بازی عشق

[1] De Munkm et al.
[2] Sperechr & Hatfield.
[3] Jankowiak et al.
[4] Rohmann.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

که به طور منفی با آلمانی‌ها، رومانیایی‌ها و مهاجران ترکی رابطه داشت؛ اما برای بوسنیایی‌ها، روس‌ها و مهاجران روسی این‌گونه نبود.

چهارچوب مفهومی پژوهش

رابرت استرنبرگ[1]

استرنبرگ در نظریه‌ی مثلث عشق، از سه بخش در عشق سخن می‌گوید: صمیمیت، شور و شوق (شهوت) و تعهد. هر یک از این سه بخش به یک ضلع مثلث تشبیه شده که ترکیب‌های مختلف آن، انواع عشق را می‌سازد. بر همین اساس وی هشت نوع عشق را مورد بحث قرار می‌دهد: «فقدان عشق»، «دوست داشتن»، «شیفتگی»، «عشق پوچ»، «عشق رمانتیک»، «عشق رفاقتی»، «عشق ابلهانه» و «عشق آرمانی (کامل)». از نظر وی «عشق داستان است و تنها خود ما نویسندگان این داستان هستیم»(استرنبرگ،۱۳۹۱:۲۱). نکته‌ی مهم در این نظریه، «تمایز بین واقعیت و افسانه» است. از نظر وی، ما با پیش‌فرض‌ها یا داستان‌های عشقی مختص به خودمان وارد رابطه می‌شویم. استرنبرگ تأکید می‌کند که «تفکیک دقیق واقعیت از افسانه، آن هم در پس‌زمینه‌ی روابط شخصی صرف غیرممکن است »(همان:۲۱). استرنبرگ در یک دسته‌بندی کلی و براساس روایت‌های واقعی مراجعان‌اش، قصه‌های عشق را در پنج دسته‌بندی کلی قرار می‌دهد: قصه‌های نامتقارن، قصه‌های شی‌ای، قصه‌های مشارکت، قصه‌های روایی و قصه‌های گونه‌ها (ژانر). هر کدام از این دسته‌بندی‌ها شامل موارد جزیی‌تری می‌شوند و در مجموع ۲۵ گونه از قصه‌ی عشق را تشکل می‌دهند. از نظر استرنبرگ «این مضمون‌ها (قصه‌های عشق) ریشه در کودکی ما دارند، ریشه در کنش‌های متقابل ما با پدر و مادر، با هم‌شهری‌ها و با دوستان‌مان دارند؛ به علاوه ریشه در کنش‌های متقابل دوران نوجوانی ما (و اغلب ریشه در دردناک‌ترین آن‌ها) دارند. مضمون‌هایی که بیش از همه بر ما تأثیر می‌گذارند، مضمون‌هایی هستند که از تجربه‌هایمان برآمده‌اند و به نظر می‌رسند که در تعامل با شخصیت‌مان از نظر شخصی بیش از همه برایمان معنا دارند. بنابراین هم گذشته‌ی ما تعیین‌کننده‌ی قالب و محتوای قصه‌های ما هستند و هم کسانی که هم اکنون با آنان درگیر هستیم؛ و این قصه‌ها در شکل‌گیری چارچوبه‌ی روابطمان دست دارند»(همان: ۵۱-۵۰).

آلن دوباتن[2]

دوباتن چند مرحله را برای تجربه عشق برمی‌شمارد. اولین مرحله «تقدیرگرایی عاشقانه» است. از منظر دوباتن «وقتی عاشق می‌شویم، تصادف‌های طبیعی زندگی را، پشت حجابی از هدفمندی

[1] Sternberg, R.
[2] De Botton, A

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

پنهان می‌کنیم. عشاق «سرنوشت عاشق‌شدن را با سرنوشت عاشق‌شدن به شخصی خاص»(دوباتن،۱۳۹۴: ۱۹) مخدوش کرده‌اند. مرحله‌ی بعد، «آرمانی‌کردن معشوق» است، به این معنا که هیچ ضعف و نقصی در معشوق وجود نداشته و وی دارای همه‌ی ویژگی‌های خوب و والاست(همان:۲۴). دوباتن در مبحث «اغواگری»، به تردیدها، مشغولیت ذهنی مداوم، انتظارها و اضطراب‌های عاشق در اوایل رابطه اشاره می‌کند. همچنین در خصوص «اصالت»، بیان می‌کند که عاشق در برابر معشوق، همه‌ی کیفیات و محسنات خود را از دست می‌دهد و هیچ اعتماد به نفسی نسبت به خود و داشته‌هایش برایش باقی نمی‌ماند(همان:۴۶).

دوباتن به این امر می‌پردازد که «عشق، جنون خود را در نپذیرفتن عادی بودن ذاتی دلدار آشکار می‌کند که نتیجه‌اش کسالت‌باربودن دو دلداده برای افراد حاشیه‌ای است. آن‌ها به سادگی در معشوق چه چیزی جز یک انسان عادی می‌بینند؟»(همان:۱۰۱). بعد از نسبت‌دادن همه‌ی ویژگی‌های خوب به معشوق، دوباتن به تردید و ایمان در عشق می‌پردازد و تفاوت آن را با فلسفه بیان می‌کند. این‌که تردید و شک کار فلسفه است....تردید در مورد مشروعیت عشق، کم از جهنم نیست»(همان:۱۰۸). در مبحث «خودمانی‌شدن» نیز به این امر پرداخته می‌شود که در تداوم رابطه، به تدریج مرزهای افراد برای همدیگر کم‌رنگ‌تر شده، عاشق و معشوق بر اثر مداوت و آشنایی با زوایای شخصیتی یکدیگر با هم خودمانی می‌شوند، زبان گفتاری، عادات بدنی، تکیه کلام‌ها و ... آن‌ها به یکدیگر نشت می‌کند. دوباتن از امکان ناکامی در عشق و خیانت نیز صحبت می‌کند. در مبحث «تروریسم رمانتیک» استدلال می‌شود که ممکن است یکی از طرفین رابطه، آشکارا به این نتیجه برسد که دیگر این رابطه را نمی‌خواهد، در این حالت طرف مقابل ضمن تجربه‌ی درد روان‌شناختی، ممکن است به این نتیجه برسد که «از نظر روان‌شناختی محکوم شده است که در عشق ناکام باشد»(همان:۱۹۲) و درنهایت ممکن است به خودکشی هم فکر کند.

ژان ژاک روسو[1]

«نظریه‌ی روسو درباره‌ی عشق در این ضرب‌المثل قدیمی خلاصه می‌شود: نه می‌توانم با او زندگی کنم و نه می‌توانم بدون او سر کنم. از نظر روسو، عشق سرشار از احساسی پرشور است. روسو عشق جنسی را نیرویی می‌داند که برای مرد و زن، هر دو ویران‌گر است. عشق جنسی کانون توجه وی در مقام تحلیل روابط اجتماعی است»(راپاپورت[2]،۱۳۹۰:۲۴۷). از نظر او یک عشق سالم و شاد، دارای پنج ویژگی است: کشش طبیعی و درآمیختن من‌ها، وابستگی، دوسویه‌بودن، ایده‌آل–

[1] Rousseau, J. J.
[2] Rapaport.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]
[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

سازی و انحصار. هدف عشق عبارت است از درآمیختن دو شخصیت. سرآغاز عشق، احساس نیاز به دیگری است و نیز کشف این حقیقت که «من» فرد و توانایی‌های شخصی‌اش برای تحقق بخشیدن به خویشتن او کافی نیست(همان: ۲۵۵-۲۵۴).

روسو عشق را دو سویه می‌داند، اما «اگر بناست عشق پاسخ متقابل بیابد، در آن صورت مرد و زن هر دو باید یکدیگر را درخور عشق بدانند. بدون شک روسو قایل به برتری مردان است؛ اما تمامی نابرابری‌های عقلی و اخلاقی زن، در پرتو نیاز مشترک آن‌ها به عشق رنگ می‌بازد»(همان:۲۵۵). روسو بیان می‌کند که «عشق با کشش آغاز می‌شود. طرفین از یکدیگر خوششان می‌آید و به نظر می‌رسد که همین احساس است که درهم‌آمیختن شخصیت آن‌ها را امری ممکن جلوه می‌دهد. اما در عین حال لازمه‌ی عشق این است که ما در شخصیت دیگری جلوه‌هایی یکسره متفاوت از شخصیت خود ببنیم». بنابراین عاشق باید کمالاتی را در محبوب خود بیابد که خود فاقد اوست. درنهایت نیز «اگر مرد یا زنی در چشم دیگری کامل می‌نماید و اگر شرط عاشق‌شدن این باشد که فرد طرف خود را کامل بداند، در آن صورت عشق را باید جذب یا درآمیختگی کامل و انحصاری در دیگری دانست، تعدد روابط عاشقانه غیر ممکن است»(همان:۲۵۶).

شولامیت فایرستون[1]

از منظر فایرستون اولین ویژگی عشق، «دوسویه بودن» است. روابط عاشقانه باید متقارن باشند؛ یعنی زن و مرد هر دو باید یکدیگر را به نحوی مشابه یا یکسان دوست داشته باشند. اما پیش شرط تحقق این رابطه‌ی متقارن، نوع دیگری از روابط دو سویه است. مرد و زن باید هر دو خودشان باشند و خود و دیگری را موجوداتی مستقل و قائم به خود بدانند. عشق حاصل نمی‌شود مگر این‌که فرد برای خود احترام قایل باشد و شأن محبوب خود را به مثابه انسانی آزاد و برابر حرمت نهد(راپاپورت،۱۳۹۰:۲۴۱). ویژگی دیگر از نظر فایرستون «آسیب‌پذیری، گشودگی و وابستگی متقابل» است. آسیب‌پذیری نیز یعنی این‌که ما در می‌یابیم به شخص دیگر نیاز و تمایل داریم. ویژگی دیگر ایده‌آل‌سازی است به این معنا که طرفین یکدیگر را همان‌طور که واقعاً هستند قدر می‌نهند. عشق به معشوق این امکان را می‌دهد که پاره‌ای از ویژگی‌هایش را که خود از وجودشان بی‌خبر بوده و عاشق آن‌ها را در وی کشف و آشکار کرده ببیند و به رسمیت بشناسد. آخرین ویژگی که فایرستون از آن صحبت می‌کند، «در آمیختگی من‌ها و تبادل خودها» ست. عشق میان

[1] Firestone.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

دو انسان هم‌تراز، آن‌ها را سرشار و پربار می‌کند. هریک از آن‌ها خود را از طریق دیگری تکامل می‌بخشد. فرد می‌تواند به جای این‌که تک و تنها باشد، در وجود دیگری مشارکت جوید و پنجره‌ای رو به سوی جهانی دیگر بگشاید(همان:۲۴۳-۲۴۲).

روش تحقیق

این مطالعه به شیوه‌ی پدیده‌شناسی[1] که یکی از انواع روش‌های کیفی است و به بررسی تجربیات انسان‌ها می‌پردازد، انجام شده است. منطق و قدرت نمونه‌گیری مبتنی بر هدف در انتخاب افراد غنی از اطلاعات به منظور مطالعه‌ی عمیق آن‌ها نهفته است. پولیت و هانگر[2] (۲۰۰۰) می‌نویسند حجم نمونه معمولاً کم‌تر از ۱۰ نفر است(ادیب حاج باقری و همکاران،۹۶:۱۳۸۹). نمونه پژوهش شامل ۱۴ نفر از افرادی بود که مایل به بیان تجربیات ارتباطی خود در زمینه‌ی تجربه‌ی عشق بودند که ویژگی جمعیت‌شناختی آن‌ها در جدول شماره‌ی ۱ آمده است. نمونه‌گیری به شکل هدفمند از افرادی انتخاب شد که آگاهانه به بازاندیشی در روابط عاشقانه‌ی خود پرداخته بودند. فرایند نمونه‌گیری و انجام مصاحبه تا اشباع داده‌ها[3] ادامه یافت.

ابزار مطالعه استفاده از مصاحبه‌ی عمیق و ژرف با کاربران بود. هریک از مصاحبه‌ها به طور میانگین بین ۳۰ تا ۷۰ دقیقه به طول انجامید و مکالمات با استفاده از دستگاه ضبط صوت، ضبط و سپس لغت به لغت روی کاغذ پیاده شد. برای تجزیه و تحلیل اطلاعات از روش آنالیز هفت مرحله‌ای کولایزی[4] استفاده شد(نیکبخت نصرآبادی و صانعی،۱۴۲:۱۳۸۳). به این صورت که در ابتدا، گفته‌های شرکت‌کنندگان به دقت خوانده و جملات مهمی که مربوط به پدیده‌ی مورد بررسی بود استخراج و معنای هر یک از جملات فرموله شد. سپس این معانی به صورت خوشه‌ها و تم‌هایی از موضوعات دسته‌بندی شدند و درنهایت به یک ساختار بنیادی تقلیل داده شدند.

در این تحقیق برای اثبات صحت و استحکام داده‌های تحقیق از دو معیار اعتمادپذیری و انتقال‌پذیری استفاده شد. از نظر لینکن و گوبا[5] «حضور طولانی‌مدت محقق در میدان مشاهده و مشاهده‌ی مداوم»، احتمال اعتمادپذیری نتایج را افزایش می‌دهد(فلیک[6]،۴۲۰:۱۳۸۸). برای این منظور داده‌های تحقیق در یک دوره‌ی زمانی یک ساله جمع‌آوری شد. علاوه بر این کولایزی از

[1] Phenomenology.
[2] Polit & Haunger
[3] Data Saturation.
[4] Colaizzi
[5] Lincoln and Guba.
[6] Flick.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]
[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

اعتبار پایانی یا نهایی که با مراجعه به هر یک از مطلعین صورت می‌گیرد، صحبت می‌کند. از این رو وی اعتباریابی توصیف‌های جامع از پدیده‌های مورد مطالعه را از سوی مشارکت‌کنندگان، مهم‌ترین معیار ارزیابی یافته‌های تحقیق پدیدارشناسی تلقی می‌کند(محمدپور،۱۳۸۹:۲۸۴). در این مورد پژوهش‌گر متن مصاحبه را در اختیار مشارکت‌کنندگان قرار داده و از آن‌ها خواست تا یافته‌ها را مطالعه کرده و همسانی آن را با تجارب خویش کنترل کنند.

اصطلاح انتقال‌پذیری نیز جانشینی برای اصطلاح روایی بیرونی و نزدیک به اندیشه‌ی تعمیم‌پذیری مبتنی بر تئوری است که بر گسترش یافته‌ها و نتایج مطالعه به سایر محیط‌ها و موقعیت‌ها اشاره دارد(هومن،۱۳۸۵: ۶۲). برای این منظور سعی شد از جوانب متفاوت، هر فرد نمونه هم در حد امکان و به طور کامل مورد بررسی قرار گیرد.

جدول شماره‌ی یک- مشخصات جمعیت‌شناختی مشارکت‌کنندگان

ردیف	اسم مستعار	سن	جنسیت	وضعیت تأهل	تحصیلات
۱	صالح	۲۲	مرد	مجرد	فوق دیپلم
۲	سعید	۴۰	مرد	متاهل	کارشناسی ارشد
۳	مینا	۲۷	زن	مجرد	کارشناسی ارشد
۴	محمد	۳۵	مرد	متاهل	دیپلم
۵	مرضیه	۲۰	زن	مجرد	کارشناسی
۶	احمد	۲۲	مرد	مجرد	کارشناسی
۷	شیوا	۲۹	زن	متاهل	کارشناسی ارشد
۸	سارا	۳۶	زن	مجرد	دکتری
۹	زهرا	۴۳	زن	مطلقه	دکتری
۱۰	سینا	۲۴	مرد	مجرد	کارشناسی ارشد
۱۱	امید	۲۴	مرد	مجرد	کارشناسی
۱۲	محسن	۲۴	مرد	مجرد	کارشناسی ارشد
۱۳	آرزو	۲۰	زن	مجرد	فوق دیپلم
۱۴	سپیده	۳۳	زن	مجرد	کارشناسی ارشد

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

یافته‌های پژوهش

نتایج کاوش در تجربه‌ی زیسته از عشق؛ در بین مصاحبه‌شوندگان استخراج یازده مقوله بود که با وجود تمایزهای اساسی با یکدیگر، در مضامینی اشتراک داشتند. محقق این «شباهت‌های ماهوی» را تحت عنوان «منطق درونی عشق» کدگذاری کرد. به این معنا که ذات عشق در هر گونه‌ای هم که باشد، با این مضامین معنی می‌یابد. جدول زیر این مؤلفه‌ها را نشان می‌دهد. در ادامه هر یک از این مؤلفه‌ها مورد بحث قرار گرفته و با نمونه‌ی مصاحبه‌ها مستند می‌شود.

جدول شماره‌ی دو- کدهای تحلیلی و تفسیری منطق درونی عشق

کدهای تفسیری	کد تحلیلی
حمایت و پذیرش متقابل عاشق و معشوق	منطق درونی عشق (شباهت‌های ماهوی)
امکان کامل عریانی جسمی و روحی	
وجود سطوحی از ناشناختگی آغازین	
وجود یا تصور وجود نوعی برتری و کمال در معشوق	
اعتقاد به ناب‌بودن معشوق و رابطه	
انتخاب بر اساس تجارب کودکی و ناخودآگاه	
تجربه‌ی هجران یار و پذیرش سختی‌های وصال	
توانایی تصور آینده‌ی مشترک	
همگرایی هویتی	
ایجاد انگیزه و هدف و معنابخشی به زندگی	
ترمیم خلأهای گذشته در رابطه‌ی عاشقانه	

حمایت و پذیرش متقابل عاشق و معشوق

در همه‌ی گونه‌های عشق‌ورزی «پذیرش کامل توسط معشوق» حتی در صورت برخی کاستی‌ها، وجود داشت. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین اصول در ایجاد علاقه و عشق؛ این است که فرد به طور کامل در مقابل شخص دیگری، بتواند خودش باشد. زندگی اجتماعی و رویارویی با شرایط گوناگون؛ انوع مختلفی از روابط و ایفای نقش‌ها را می‌طلبد، که چه بسا بسیاری از این نقش‌ها با خود واقعی فرد متفاوت و حتی متضاد باشد. خاصیت عشق این است که از معدود روابطی است که پتانسیل این را دارد که به طور کامل، با «خود واقعی فرد» سر و کار داشته باشد.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

بنابراین در رابطه‌ی عاشقانه است که فرد می‌تواند به «تمامیت خود» دست یابد و به طور کامل به رسمیت شناخته شود.

احمد: «اول دوست بودیم، مرضیه کنکور داشت، حرف می‌زدیم همو آرام می‌کردیم، کم کم نزدیک‌تر شدیم، صمیمی‌تر شدیم. یه جاهایی من مشکل داشتم سر رابطه قبلی‌ام، اون کمکم می‌کرد و کم کم بیشتر با هم دوست شدیم و الان این رابطه قشنگ را داریم، میگم رابطه‌ی قشنگ، چون خودمم توش». (می‌تونم خودم باشم)

امکان کامل عریانی جسمی و روحی

یکی دیگر از مؤلفه‌های درونی عشق «امکان کامل عریانی جسمی و روحی» است. این مؤلفه، با مؤلفه‌ی قبلی یعنی «پذیرش کامل توسط معشوق» در ارتباط است. تنها در رابطه‌ی عاشقانه است که فرد می‌تواند به طور کامل روح و جسم خود را عریان کند. البته در این‌جا باید خاطر نشان کرد که «عریانی» معنای ارزشی ندارد، بلکه به معنای از بین برداشتن همه‌ی موانع نزدیکی و صمیمیت است. درواقع همین برداشتن موانع و یا به تعبیر مشارکت‌کنندگان «ریختن پرده‌ها» است که در ایجاد و تقویت عشق مؤثر است.

مینا: «احساس می‌کنم چیزی که باعث شد جرقه‌ی عشق برای ما بخوره این بود که زمانی تمام پرده‌ها بین ما فرو ریخت. پرده‌ها نه پرده‌های حیا یا هر چیزی. ریختن پرده‌ها بار ارزشی نداره، منظورم این نیست. انگار روح‌هامون عریان شد پیش هم. فهمیدیم چه قدر ساحت‌های ذهنی ما به هم نزدیکه!».

محسن: «یه حصاری بین من و دنیای اطرافم هست انگار یه لباسی هست که من پوشیدم. بعد اون عشق، اون فرد میاد تو این حصار و من می‌تونم جلوش عریان شم، هیچ واسطه‌ای نباشه، اینقدر راحت! بعد قرار نیست هیچ انرژی بزارم برای اینکه جلوی طرف بازی کنم، یعنی یه سری چیزا را بگم یه سری را نگم، مواظب حرف زدنم باشم. واسطه‌ی بین من و اون کاملاً برداشته می‌شه. این به نظر خیلی خارق‌العاده است. به خاطر همینم هست که فکر می‌کنم تنهایی پر می‌شه. الان من با افراد خیلی زیادی رابطه دارم اما این حصار بین من و اونا هست. شاید رابطه جنسی هم قسمتی از شکستن حصاره! چون به لحاظ ظاهری بدن من هم چیزی هست که همیشه می‌پوشونم در مقابل بقیه ولی قراره ما از نظر فیزیکی هم عریان بشیم و کاملاً اعضای بدن هم را لمس کنیم. این خیلی جذابه».

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

وجود سطوحی از ناشناختگی آغازین

منطق درونی عشق ایجاب می‌کند که «سطوحی از ناشناختگی» در طرفین وجود داشته باشد و این ناشناختگی برای طرف مقابل هم «جذاب» باشد و هم «رمزآلود». همین ناشناختگی است که فرد را برای برقراری رابطه، مشتاق می‌سازد. به نظر می‌رسد میزانی از شباهت برای ایجاد رابطه لازم است؛ ولی در این شباهت کلی، لایه‌هایی از رفتار و شخصیت وجود دارد که نیازمند «کشف» است.

سعید: «در این ارتباط با موجود ناشناخته‌ای مواجه می‌شی و دوست داری بشناسی، بیشتر بدونی، برای شناخت باید نزدیک‌تر شد، هرچه نزدیک‌تر بشی محبت بیشتر رد و بدل می‌شه..... اون آدم (طرف مقابل) نباید ثابت باشه، باید دنبال یادگرفتن باشه، امروز و فرداش فرق کنه. همسرم الان تو یه حوزه جدید (عرفان) وارد شده، الان حرف جدیدی برای من داره. خیلی وقت‌ها به یه پدیده که بر می‌خوریم سعی می‌کنه با دانشی که داره تحلیل کنه».

وجود یا تصور وجود نوعی برتری و کمال در معشوق

وجهی از عاشقیت، «وجود یا تصور وجود نوعی برتری و کمال در معشوق» است. به نظر می‌رسد این کمال نقطه‌ی جذب دو طرف بوده، زیرا افراد، عاشق کسانی می‌شوند که در برخی ویژگی‌ها، بالاتر از خودشان باشند. البته این برتری می‌تواند صرفاً ذهنی و از نگاه معشوق باشد و یا این‌که بر اساس معیارهای اجتماعی شکل گیرد.

مینا: «یه وجهی از معنا یه جور شیفتگی بود که من به این آدم پیدا کردم، چون فوق‌العاده کتابخوان بود. دکتری مدیریت داشت، همه اینا چیزایی بود که من می‌خواستم داشته باشم، پول داشت»

سارا: «آدم با اطلاعاتیه، ۴ تا زبان بلده، اطلاعاتش در مورد منطقه، کشورهای همسایه، خاورمیانه خیلی زیاده، بعد یه تحلیل می‌کنه من دیگه ساکت می‌شم».

اعتقاد به ناب‌بودن معشوق یا رابطه

اعتقاد به ناب و بی‌همتابودن رابطه، جزء ذاتی رابطه‌ی عاشقانه است. به نظر می‌رسد بدون این اعتقاد، رابطه‌ی عاشقانه وجهی از معانی اصلی خود را از دست می‌دهد؛ زیرا فردی که موضوع عشق قرار گرفته است باید تفاوتی با بقیه‌ی اشخاص داشته باشد. وجه ناب‌بودن معشوق و یا رابطه است که این رابطه را از سایر روابط و یا این فرد را از سایر افراد مجزا و ویژه می‌سازد. این یگانگی هم معطوف به شخص مورد علاقه است و هم معطوف به رابطه.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

مینا: «عشق یعنی حضور بیشتر، باشن و با هم بسازن، معناهای مشترک خود را بسازن. این ساختن منظور سازگاری نیست، یعنی ساختن یه معنای جدید از خلال یه رابطه! یه چیزی که شخصیِ اون دوتا باشه. براش یه چیز دوم و یه همتا وجود نداشته باشه. احساس می‌کنم یه انسان آنقدر توانایی نداره که بتونه مدام عشق بورزه. اون تجربه و بیان احساسی را می‌تونه فقط تو یه رابطه داشته باشه.

انتخاب بر اساس تجارب کودکی و ناخود آگاه

سهم مهمی از انتخاب فرد به عنوان معشوق، توسط ناخودآگاه شکل می‌گیرد. البته این تأثیر در ابتدای امر به هیچ وجه مشخص نیست. تنها بعد از گذشت مدت زیادی از رابطه و یا حتی خروج از رابطه‌ی عاشقانه و در صورت بازاندیشی است که فرد متوجه این تأثیر می‌شود. از سوی دیگر، همه‌ی افراد نیز نمی‌توانند به این سطح از خودآگاهی برسند که مبنای ناخودآگاه انتخابشان چه چیز بوده است؛ ولی تجارب کودکی و نیازهای پنهان در سطح ناخودآگاه، سهم مؤثری در انتخاب دارند. بنابراین سنگ بنا یا جرقه‌ی رابطه، می‌تواند چیزی باشد که خلأ آن در زندگی گذشته و یا دوران کودکی وجود داشته است یا این‌که افراد در ذهنیت‌شان خود آن را به تجربیات دوران کودکی‌شان نسبت می‌دهند.

زهرا: «۱۵ سالگی عاشق پسر عمه‌امم شدم که ۱۸ ساله‌اش بود که عشق مسخره‌ای بود،چون تو خونه توجه دریافت نمی‌کردم و اون به من می‌گفت که منو دوست داره، این برام خوشایند بود».

محمد: «همه چی بر می‌گرده به خلأهای کودکی، آدم‌هایی که خلأهای کودکی‌شون بیشتره، بیشتر عاشق می‌شن! یعنی تو کودکی تنهاتر بودن، بیشتر عاشق می‌شن، مهربون‌ترن، عشق را بیشتر جذب می‌کنن. پدر و مادر من شاغل بودن، همیشه تنها بودم، به زعم خودم و دوستام مهربون‌ترم و دلم زودتر می‌لرزه. همیشه دلم می‌خواد یکی یه جوری دوستم داشته باشه که کسی دیگه نداشته. دوست داشتن انتحاری».

مینا: «من فکر می‌کنم آدما برای اینکه عاشق بشن نیاز دارن به زندگی خودشون، به سرگذشت خودشون هم نگاه کنن. برای من توی اون امنیتی خلاصه می‌شد که تو آغاز رابطه دریافت کردم. امنیتی که هیچ وقت قبل و بعدش دریافت نکردم»

تجربه‌ی هجران یار و پذیرش سختی‌های وصال

وجود وجهی از سختی در راه رسیدن به معشوق، معشوق و یا رابطه را ارجمندتر می‌سازد. زیرا این حس را به فرد منتقل می‌کند که تلاش زیادی برای دستیابی به فرد مورد علاقه کرده است.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

حال این سختی‌ها می‌تواند از هر جنسی باشد، مخالفت خود معشوق و یا خانواده‌ی وی، مساعد نبودن شرایط وصال و ....

سعید: «بزارید بگم چی شد که یه دوره احساس کردم عشق را تجربه کردم، من عاقلانه انتخاب کردم و با مخالفت‌های خانواده‌اش مواجهه شدم. مخالفت خانواده باعث شد من و اون در یک جبهه قرار بگیریم بر علیه دشمن فرضی و این هدف مشترک داشتن ما را بیشتر به هم پیوند داد و سختی‌هایی که برامون پیش می‌اومد همه تمرکز ما را بر این گذاشته بود که از این مرحله رد بشیم، این خیلی ما را به هم نزدیک کرد.»

توانایی تصور آینده‌ی مشترک

«توانایی تصور آینده‌ای مشترک» یکی دیگر از مؤلفه‌هایی است که رابطه‌ی عاشقانه را از رابطه‌ی غیر عاشقانه متمایز می‌کند. این تصور، به طور ضمنی اعتماد به رابطه و پایداری آن را در بر دارد. از منظر تجربه‌ی مشارکت‌کنندگان، زمانی که فرد بتواند برای آینده با فرد مورد علاقه‌اش برنامه‌ریزی بلندمدت کند، این رابطه می‌تواند تبدیل به عشق شود. بخشی از این تصور آینده‌ی مشترک، با «رسمیت یافتن» رابطه و «اعلام» آن به دیگران، شکل می‌گیرد.

احمد: «هر دوره‌ای شاید یه تعریف جدا داشته باشم از عشق، یه چیزی که داره اینه که آدمی که تو کنارت می‌بینی چه قدر می‌تونی آینده را باش تصور کنی؟ این خیلی چیز مهمیِ که تو چه فکر می‌کنی، چون آدم تو فکرش نمی‌تونه به خودش دروغ بگه. با اون خانم‌هایی که قبلاً بودم می‌تونستم یه جایی را تصور کنم که با هم نسازیم. می‌تونستیم آینده را تصور کنیم اما با کسای دیگه نهایت من ۲-۳ سال بعد را می‌تونستم تصور کنم حالا یا مشکلی پیش میاد حالا یا جغرافیایی یا زمان و نمی‌تونستم اون تصور از آینده را داشته باشم اما الان تصویر آینده را کامل دارم».

شیوا: «من اول قصدم ازدواج نبود دوستش داشتم و می‌خواستم لذت ببرم. از یه دوستی شروع شد بعد اون شروع کرد به گفتن و وارد یه برهه دیگه شدیم. شروع کردیم همو بهتر بشناسیم و اینجا بود که عشق را تجربه کردم. اینکه چی شد عشق شد؟ فکر کردم یهو رسمیت پیدا کرد. مثل اینکه می‌خواستم این عشق را به بقیه نشون بدم. حس کردم دوست دارم چند نفر دیگه هم اونو ببینن».

همگرایی هویتی

یکی دیگر از مؤلفه‌های درونی عشق، شکل‌گرفتن «هویت مشترک» و یا «همگرایی هویتی» است. البته این همگرایی در هویت، منوط به طی زمان و کسب تجارب مشترک است، ولی در

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

ابتدای امر حداقل به صورت یک حس و یا ایده‌آل در دو طرف وجود دارد. بنابراین بخش‌هایی از دیگری به تدریج در نفر دیگر نفوذ کرده و به ایجاد یک هویت مشترک کمک می‌کند. در این بین داشتن تجارب مشترک و همچنین «سرایت تجربه» از یکی به دیگری که به صورت شکل‌گرفتن علایق مشترک و یا استفاده از زبان و اصطلاحات دیگری است، خود را نشان می‌دهد. علاوه بر این بخش مهمی از تأییدِ موجودیت این هویت مشترک، منوط به اتخاذ تصمیمات و به ویژه تصمیمات مهم زندگی با یکدیگر است.

سارا: «تو هویت‌ات را قبلش (قبل عاشق شدن) به صورت مستقل تعریف کردی، یواش یواش یه هویت مشترک پیدا می‌کنی. بعد دیگه اینجا تو نمی‌تونی بگی فقط هورمونه چون تو یه هویت مشترک داری با یه نفر. تو خیلی چیزات را با اون تعریف می‌کنی».

ایجاد انگیزه و هدف و معنابخشی به زندگی

ماهیت درونی عشق این است که انگیزه و معنای جدیدی به زندگی فرد می‌دهد. تعریف مسیر و اهداف زندگی و تصور آینده‌ای که به صورت مشترک ساخته شود، بخشی از دلیل این انگیزه‌بخشی است. علاوه بر این دادن توانایی و جسارت و ایجاد زمینه‌ی رشد برای طرف مقابل، باعث معنابخشی به زندگی می‌شود، این معنابخشی به‌دست‌آمده از رابطه تبدیل به نقطه اتکایی برای فعالیت و دستیابی به حس بالندگی می‌شود.

زهرا: «تأییدی که از اون (معشوق) دریافت می‌کردم منو هول می‌داد به جلو، اصلاً دکتری خودندنم ۹۰ درصدش کار اون بود،۱۰ درصد تلاشش مال من بود. انگیزه مال اون بود. چون همیشه می‌خواست من یه زن پخته‌ای بشم».

ترمیم خلأهای گذشته در رابطه‌ی عاشقانه

به هر حال در طول زندگی و بر اثر تجارب مختلف، افراد شکست‌ها و یا ناکامی‌های مختلفی را از سر می‌گذرانند. ماهیت واقعی یک رابطه‌ی عاشقانه این است که توانایی آن را دارد که به مرور بسیاری از این شکست‌ها و خلأها را پرکرده و پوشش دهد. مطابق با توضیحاتی که در مؤلفه‌ی پذیرش کامل توسط معشوق و امکان عریانی در مقابل وی گفته شد، در یک رابطه‌ی عاشقانه افراد می‌توانند بسیاری تجارب و ناراحتی‌های گذشته‌ی خود را بدون اینکه ترسی از امکان سوء استفاده از آن داشته باشند، بیان کنند. همچنین طرف مقابل نیز می‌تواند بسیاری از این ناکامی‌ها را پوشش داده و به زبان مشارکت‌کنندگان، آن را «ریکاوری» کند.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

زهرا: «تیپ شخصیتی منو اون ساخت ولی خیلی یواش، آرام، بدون اینکه اذیتم کنه، تاییدم می‌کرد به حرفام گوش می‌کرد، گریه می‌کردم، می‌نشست نگاهم می‌کرد. فکر کنم حدود ۱ سال فقط از زندگی گذشته‌ام (مورد طلاق گرفته) براش تعریف می‌کردم و هیچ وقت بم نگفت تکراری می‌گی، خیلی صبرش زیاد بود. عشق بوده چون مرا به جلو حرکت می‌داد».

مرضیه: «طبق اعتمادی که سعید تونست در من به وجود بیاره، با اون همه مشکلاتی که داشتم، خیلی چیزا بود که اثر داشت، اون سه سال خونه نشینی. ۱ سالش را سعید بود. ۲ سالش را نبود، اون ۲ سال خیلی به من ضربه وارد شد و بعد سعید قشنگ تونست اون ۲ سال را ریکاوری کنه».

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر با استفاده از رویکرد پدیدارشناسی و روش تجزیه و تحلیل کولیزی؛ یازده مقوله در خصوص «منطق درونی عشق» استخراج شد: «حمایت و پذیرش متقابل عاشق و معشوق»، «امکان کامل عریانی جسمی و روحی»، «وجود سطوحی از ناشناختگی آغازین»، «وجود یا تصور وجود نوعی برتری و کمال در معشوق»، «اعتقاد به ناب‌بودن معشوق و رابطه»، «انتخاب بر اساس تجارب کودکی و ناخودآگاه»، «تجربه‌ی هجران یار و پذیرش سختی‌های وصال»، «توانایی تصور آینده‌ی مشترک» و «همگرایی هویتی». در اینجا سعی می‌شود این منطق به شکل روایت‌گونه مورد بحث قرار گیرد و در صورت وجود نظریه، با آن تبیین گردد.

به نظر می‌رسد اولین چیزی که در عشق و در وهله‌ی ورود به رابطه مهم است، «حمایت و پذیرش متقابل عاشق و معشوق» است. بدون این حمایت و پذیرش کامل فرد نمی‌تواند عشق را احساس کند. «امکان کامل خود بودگی» و «نداشتن نقاب» و یا «تظاهر و نمایش» از شروط اولیه‌ی رابطه‌ی عاشقانه است. ذات رابطه‌ی عاشقانه ایجاب می‌کند که فرد به طور کامل خودش باشد و در هیچ زمینه‌ای نیاز به «سانسور کردن» خود نداشته باشد. همان‌طور که فایرستون متذکر می‌شود که در رابطه‌ی عاشقانه «مرد و زن باید هر دو خودشان باشند و خود و دیگری را موجوداتی مستقل و قائم به خود بدانند. عشق حاصل نمی‌شود مگر اینکه فرد برای خود احترام قایل باشد و شأن محبوب خود را به مثابه انسانی آزاد و برابر حرمت نهد»(راپاپورت،۱۳۹۰:۲۴۱). همچنین وی از ایده‌آل‌سازی در عشق صحبت می‌کند؛ اما «ایده‌آل‌سازی به معنای مبالغه در صفات محبوب نیست، بلکه بیش‌تر به این معناست که طرفین یکدیگر را همان‌طور که واقعاً هستند قدر می‌نهند»–(همان:۲۴۲).

چنین چیزی باعث می‌شود که «امکان کامل عریانی جسمی و روحی» وجود داشته باشد. «خودمانی‌شدن» امکان عریانی را فراهم می‌کند. البته باید متذکر شد، که «عریانی» بار ارزشی ندارد،

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

بلکه به معنای از بین برداشتن همه‌ی موانع نزدیکی و صمیمیت است، که در ایجاد و تقویت عشق مؤثر است. «خودمانی شدن» به این معناست که در تداوم رابطه، به تدریج مرزهای افراد برای همدیگر کم‌رنگ‌تر شده، عاشق و معشوق بر اثر مداوت و آشنایی با زوایای شخصیتی یکدیگر با هم خودمانی می‌شوند، زبان گفتاری، عادات بدنی، تکیه کلام‌ها و ... آن‌ها به یکدیگر نشت می‌کند. از نظر دوباتن «آن‌ها از حضور هم در ذهن یکدیگر مطمئن شده»(دوباتن،۱۳۹۴: ۱۱۳) و بر اثر با هم بودن، کم کم تجربیات مشابهی برای آن‌ها شکل می‌گیرد که فقط آن دو هستند که معنی آن را می‌دانند چون در خلق آن، صرفاً آن دو مشارکت داشته‌اند و حتی ممکن است یکدیگر را به نام‌های جدیدی بخوانند یا زبان جدیدی برای خود خلق کنندکه برآمده از اشتراک در تجربیات آن‌هاست و «از این نظر مهم است که این حس را به آن‌ها می‌دهد که با یکدیگر بیگانه نیستند، که با هم در ماجراهایی زندگی کرده‌اند»(همان:۱۱۹). همچنین «وجود سطوحی از ناشناختگی آغازین» برای رابطه‌ی عاشقانه الزامی است. همین مورد است که رابطه را جذاب و هیجان‌انگیز می‌کند و دو طرف را وادار می‌کند که برای «شناخت» و «کشف» یکدیگر تلاش کنند.

افزون بر این، یکی دیگر از مواردی که بخشی از منطق درونی عشق است و در همه گونه‌ها مشاهده می‌شود، «وجود یا تصور وجود نوعی برتری و کمال در معشوق» است. بدون چنین تصور یا برداشتی، عشق شکل نمی‌گیرد. روسو نیز معتقد است «لازمه‌ی عشق این است که ما در شخصیت دیگری جلوه‌هایی یکسره متفاوت از شخصیت خود ببینیم، بنابراین عاشق باید کمالاتی را در محبوب خود بیابد که خود فاقد اوست. لازمه‌ی عشق این است که فرد از میان اعضای جنس مخالف دست به گزینش بزند(راپاپورت،۱۳۹۰:۲۵۶). چنین چیزی را در بحث «اصالت» از دوباتن، می‌توان پیگیری کرد. دوباتن اشاره می‌کند که عاشق در برابر معشوق، همه کیفیات و محسنات خود را از دست می‌دهد و هیچ اعتماد به نفسی نسبت به خود و داشته‌هایش برایش باقی نمی‌ماند. «تو گویی مقابل فرشته‌ای که روبه‌رویم نشسته بود، لال شده بودم، تمام قابلیت فکرکردن و حرف زدنم را از دست داده بودم، عشق وادارم کرده بود به خودم از درون چشمان تخیلی کلوئه (معشوق) نگاه کنم، مردد بودم چه کسی باشم که او خوشش بیاید؟ دروغ‌های شاخ‌داری نمی‌گفتم، به سادگی می‌کوشیدم پیش‌بینی کنم دلش می‌خواهد چه بشنود؟»(دوباتن،۱۳۹۴: ۳۷). به زیر سؤال رفتن اصالت، منجر می‌شود علی‌رغم تلاش برای آمادگی کامل در مواجهه با معشوق، باز هم سکوت و میزان زیادی دست‌پاچگی و پریشان احوالی هنگام ملاقات با معشوق ایجاد شود. برای همین است که دوباتن دقت و کامل بودن رفتار را، نشانی بر عدم عاشقی می‌داند. وی از حکایتی صحبت می‌کند که معشوق از عاشق «ایراد می‌گیرد که نامه‌های عاشقانه‌اش معمولاً بیش از اندازه

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

کامل هستند، منطقی‌تر از آنند که واژگان یک عاشق واقعی باشند، که قاعدتاً دچار افکار پریشان است و جملات زیبا را فراموش می‌کند. تمنای واقعی فاقد دقت است»(همان:۳۸).

البته چنان‌که در یافته‌ها ذکر شد، زیر سؤال رفتن اصالت خود فرد در مقابل معشوق، به این صورت که دوباتن مطرح کرده است، در این پژوهش مشاهده نشد. با وجود این از این حیث که معشوق باید دارای نوعی برتری حتی به شکل ذهنی باشد و ممکن است عاشق در مقایسه خود با معشوق برای در مورد خودش و نوع رفتارش، دچار تردید شود، از نظریات دوباتن می‌توان بهره برد. از همین منظر می‌توان درباره‌ی «اعتقاد به ناب‌بودن معشوق و رابطه» سخن گفت. از منظر روسو «عشق را باید جذب یا در آمیختگی کامل و انحصاری در دیگری دانست، بنابراین تعدد روابط عاشقانه غیر ممکن است»(راپاپورت،۱۳۹۰:۲۵۶). در مصاحبه‌های صورت‌گرفته این ناب‌بودن در سطوح مختلف مشاهده شد. منتهی، «ناب‌بودن فرد» جای خودش را به «ناب‌بودن رابطه» می‌دهد. البته در همه گونه‌ها چنین چیزی به وضوح وجود ندارد. هرچه نگاه به عشق، به سمت «ساختنی بودن» و نوعی «دستاورد» در اثر مداومت و تلاش؛ میل کند، ناب‌بودن رابطه بیش‌تر مطرح می‌شود.

مورد دیگر که در همه‌ی گونه‌های تجارب عاشقانه و حتی تجربه‌ی غیر عاشقانه مشاهد شد، «انتخاب بر اساس تجارب کودکی و ناخودآگاه» بود. تجارب کودکی و نیازها و خلأهایی که در دوران کودکی شکل گرفته، انتخاب فردی که عاشق آن می‌شویم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هرچند این مبنا برای انتخاب، به شدت پنهان است و فقط در صورت بازاندیشی و آن هم در افرادی که سعی در تحلیل و تفسیر اعمال خود دارند و به مرور زمان، بعد از گذشت از رابطه و مرور آن؛ خود را نشان می‌دهد. شاید «قصه‌ی عشق» استرنبرگ بتواند بخشی از سهم ناخودآگاه در انتخاب معشوق را توضیح دهد. همان طور که گفته شد از منظر قصه‌ی عشق، هر یک از افراد داستان عشقی خود را دارند و بر اساس آن دست به انتخاب می‌زنند، درصورتی که خودشان هم از قصه‌ی خود آگاهی ندارند؛ چه رسد به چگونگی شکل‌گرفتن آن. حال ممکن است این سؤال پیش بیاید که مبنای شکل‌گیری و به‌وجودآمدن این داستان‌های عاشقانه چیست؟ از نظر استرنبرگ «این مضمون‌ها (قصه‌های عشق) ریشه در کودکی ما دارند، ریشه در کنش‌های متقابل ما با پدر و مادر، با هم‌شهری‌ها و با دوستان‌مان دارند؛ به علاوه ریشه در کنش‌های متقابل دوران نوجوانی ما (و اغلب ریشه در دردناک‌ترین آن‌ها) دارند. اما هرگز ما را به خود وا نمی‌نهند و راحت‌مان نمی‌گذارند. مضمون‌هایی که بیش از همه بر ما تأثیر می‌گذارند، مضمون‌هایی هستند که از تجربه‌هایمان برآمده‌اند و به نظر می‌رسند که در تعامل با شخصیت‌مان، که از نظر شخصی بیش از همه برایمان معنا دارند. بنابراین، هم گذشته‌ی ما تعیین‌کننده‌ی قالب و محتوای قصه‌های ما هستند

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

و هم کسانی که هم اکنون با آنان درگیر هستیم و این قصه‌ها در شکل‌گیری چارچوبه‌ی روابطمان دست دارند(استرنبرگ،۱۳۹۱: ۵۱-۵۰).

«تجربه‌ی هجران یار و پذیرش سختی‌های وصال» نیز، از دیگر مواردی بود که در گونه‌های مختلف مشاهده شد. به نظر می‌رسد سختی در رسیدن به یار و تجربه دوری موقت، در تجربه‌ی عاشقی مهم است. البته آن سطح از هجران و غم ناشی از آن که در ادبیات پرورانده می‌شود؛ در بین مشارکت‌کنندگان وجود نداشت. علاوه بر این دو زوج باید بتوانند «توانایی تصور آینده‌ی مشترک» داشته باشند. بدون چنین تصوری؛ رابطه به یک رابطه‌ی دوستانه تبدیل می‌شود. برنامه‌ریزی برای آینده، انجام اعمال مشترک و حتی خیال‌پردازی در مورد فعالیت‌های دوره‌های مختلف زندگی، بخش مهمی از رابطه‌ی عاشقانه است. چنین امری به تدریج باعث ایجاد «همگرایی هویتی» می‌شود. البته این همگرایی در هویت، منوط به طی زمان و کسب تجارب مشترک است، ولی در ابتدای امر حداقل به صورت یک حس و یا ایده‌آل در دو طرف وجود دارد که موجودیت طرف مقابل به بخشی از موجودیت و هویت خود فرد تبدیل می‌شود. بنابراین بخش‌هایی از دیگری به تدریج در نفر دیگر نفوذ می‌کند و به ایجاد یک هویت مشترک کمک می‌کند. در این بین داشتن تجارب مشترک و همچنین سرایت تجربه از یکی به دیگری که به صورت شکل‌گرفتن علایق مشترک و یا استفاده از زبان و اصطلاحات دیگری است، خود را نشان می‌دهد. علاوه بر این بخش مهمی از تأییدِ موجودیت این هویت مشترک، منوط به اتخاذ تصمیمات و به ویژه تصمیمات مهم زندگی با یکدیگر است. در این خصوص روسو معتقد است «هدف عشق عبارت است از درآمیختن دو شخصیت. برای این‌که این اتحاد دست یابد، نخست باید کشش اولیه‌ای در کار باشد، یعنی طرفین باید از هم خوششان بیاید. وقتی ما طرف خود را پیدا می‌کنیم، این کشش مبنای عاطفی فراهم می‌کند که ما را به سوی یکی‌شدن می‌راند»(راپاپورت،۱۳۹۰:۲۵۴).

همچنین عاشق‌شدن و داشتن تجربه‌ی عاشقی، باعث «ایجاد انگیزه و هدف و معنابخشی به زندگی» می‌شود. تعریف مسیر و هدف برای زندگی به شکل مشترک و تصور آینده‌ای که به صورت مشترک ساخته شود، بخشی از دلیل این انگیزه‌بخشی است. به عنوان مؤلفه‌ی آخر در منطق درونی عشق؛ باید از «ترمیم خلأهای گذشته در رابطه‌ی عاشقانه» صحبت کرد. ذات رابطه‌ی عاشقانه به صورتی است که همه‌ی ناکامی‌ها و ناراحتی‌های گذشته را در خود حل می‌کند و یا لااقل زمینه‌ای را فراهم می‌سازد که درباره‌ی آن بدون ترس و یا خجالت صحبت شود. با نگاه واقع‌گرا نیز، تجربه‌ی عاشقی به ویژه در اوایل رابطه، چنین خاصیتی را دارد. درنهایت باید گفت یافته‌های پژوهش حاکی از آن بود که افراد تجارب مختلفی از عشق دارند و هریک از آن‌ها ممکن

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

است تفاسیر و معنای خاصی به عشق بدهد؛ ولی در میان این تفاوت‌ها؛ مشترکاتی نیز وجود دارد که به نظر می‌رسد به ذات خود عشق و یا «شباهت‌های ماهوی» آن باز می‌گردد و چون در همه‌ی گونه‌های عشق‌ورزی، این مضامین مشترک‌اند، می‌توان آن‌ها را «منطق درونی عشق» نامید. ویژگی برجسته‌ای که در این منطق درونی عشق از تجربه‌ی زیسته‌ی عشق به دست آمده است «بازاندیشی و پویایی در رابطه» است. این بازاندیشی و پویایی همانندی چندانی با عشق سیال مورد نظر باومن ندارد، بلکه نوعی بازاندیشی و پویایی با درجاتی از ملاحظه‌ی سنت‌های عرفی موجود است. برخی از افراد بیش‌تر به ارزش‌ها و سنت‌های عرفی موجود توجه دارند و برخی با بازاندیشی گسترده‌تر کم‌تر به آن‌ها توجه می‌کنند.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

منابع

۱. ادیب حاج باقری، محسن ؛ و پرویزی، سرور و مهوش صلصالی (۱۳۸۹) روش‌های تحقیق کیفی، تهران: بشری.

۲. استنبرگ، رابرت (۱۳۹۱) قصه‌ی عشق، نگاهی تازه به روابط زن و مرد، ترجمه‌ی علی اصغر بهرامی، تهران: رشد.

۳. باومن، زیگمونت (۱۳۸۴) عشق سیال، در باب ناپایداری پیوندهای انسانی، ترجمه‌ی عرفان ثابتی، تهران: ققنوس.

۴. حیدری، آرش (۱۳۹۲) «عشق، سوبژکتیویته و قدرت، جامعه»، فصل‌نامه‌ی فرهنگ و رسانه، ۲(۷): ۱۰۹-۱۲۵.

۵. دوباتن، آلن (۱۳۹۴) جستارهایی در باب عشق، ترجمه‌ی گلی امامی، تهران: نیلوفر.

۶. راپاپورت، الیزابت(۱۳۹۰) درباره‌ی عشق، ترجمه‌ی آرش نراقی، تهران: نی.

۷. سهراب‌زاده، مهران و عطیه حمامی (۱۳۹۳) «برساخت اجتماعی عشق در تجربه‌ی زیسته‌ی زنان: بررسی کیفی مسایل و تبعات روابط عاشقانه‌ی دختران مجرد تهرانی»، فصل‌نامه‌ی زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، سال ششم، شماره‌ی ۴: ۴۸۸-۴۷۱.

۸. صادقی فسایی، سهیلا؛ و محمدحسین شریفی ساعی، (۱۳۹۱) «عشق و ضد عشق در سریال‌های ایرانی»، تحلیل نشانه‌شناختی روابط عاشقانه و روابط مبتنی بر فریب در رسانه‌ی ملی»، پژوهش‌های ارتباطی، سال ۱۹، شماره‌ی ۳: ۹۶-۶۶.

۹. صدیقی، بهرنگ (۱۳۹۳) «عشق جنسیت زده: عشق مردانه/ عشق زنانه»، دوفصل‌نامه‌ی فرهنگ و رسانه، سال چهارم، شماره‌ی ۱۳: ۵۰-۳۷.

۱۰. صفایی، مهشید (۱۳۹۰) «جوانان و عشق؛ تأثیر زمینه‌ی اجتماعی در مفهوم‌پردازی رابطه‌ی عاشقانه»، فصل‌نامه‌ی مطالعات زنان، شماره‌ی ۲۸: ۱۰۴-۸۱.

۱۱. فرح‌بخش، کیومرث و عبدالله شفیع آبادی (۱۳۸۵) «ابعاد عشق‌ورزی بر اساس نظریه‌ی سه بعدی عشق در چهار گروه زوج‌های در مرحله‌ی نامزدی، عقد، ازدواج و دارای فرزند»، فصل-نامه‌ی دانش و پژوهش در روان‌شناسی کاربردی، ۸(۳۰): ۲۰-۱.

۱۲. فلیک، اووه (۱۳۸۷) درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه‌ی هادی جلیلی، تهران: نی.

۱۳. کهربابیان، سمانه (۱۳۹۰) «تغییرات گفتمان عشق در بستر تحولات اجتماعی: تحلیل گفتمان ترانه‌های پاپ دهه‌ی ۵۰ و ۸۰»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، رشته‌ی جامعه‌شناسی، دانش-کده‌ی علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.

۱۴. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۵) چشم‌اندازهای جهانی، ترجمه‌ی محمدرضا جلایی‌پور، تهران: طرح نو.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]

۱۵. محمدپور، احمد (۱۳۸۹) ضد روش، منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی، جلد ۱، تهران: جامعه‌شناسان.

۱۶. مختاری، زهرا؛ کیانپور، مسعود و احسان آقابابایی (۱۳۹۵) «مطالعه‌ی پدیدارشناسانه‌ی عشق ازدواجی در دوران آشنایی (تجربه‌ی زیسته کنش‌گران تازه ازدواج‌کرده‌ی شهر اصفهان از آشنایی تا لحظه‌ی عقد)»، فصل‌نامه‌ی زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، ۸(۴): ۵۳۸-۵۱۷.

۱۷. موحد، مجید و محمدتقی عباسی شوازی (۱۳۸۵) «بررسی رابطه‌ی جامعه‌پذیری نگرش دختران به ارزش‌های سنتی و مدرن در زمینه‌ی روابط بین شخصی دو جنس پیش از ازدواج»، مجله‌ی مطالعات زنان، ۴ (۱):۳۴-۱.

۱۸. نیازی، محسن و لیلا پرنیان (۱۳۹۳) «سنخ‌بندی دوستی‌های بین دو جنس (مورد مطالعه: دختران جوان شهر کرمانشاه)»، زن در توسعه و سیاست، ۱۲(۴): ۵۷۶-۵۵۹.

۱۹. نیکبخت نصرآبادی، علیرضا و اشرف‌السادات صانعی (۱۳۸۳) روش‌شناسی تحقیقات کیفی در علوم پزشکی، تهران: برای فردا.

۲۰. هومن، حیدرعلی (۱۳۸۵) راهنمای عملی پژوهش کیفی، تهران: سمت.

21. De Munkm, V. C.; & Korotayev, A.; & Munck, J ; Khaltourina, D .(2011) "Cross cultural analysis of models of romantic love among U.S. residents, Russian and Lithuanians", Cross Cultural Research, 45 (2): 128-154.

22. Farrer, J., Tsuchiya, H., & Bagrowicz, B. (2008). “Emotional expression in tsukiau dating relationships in Japan”, Journal of Social and Personal Relationships, 25(1): 170-188.

23. Forester, J (2009) " Why love has wings and sex has not: How reminders of love and sex influence creative and analytic thinking", Personality and Social Psychology Bulletin, 35(11): 1479-1491.

24. Jankowiak, W; & Shen, Y; & Volsche, Sh. (2015) "Investigating love’s universal attributes: A research report from China", Cross-Cultural Research, 49(4): 422-436.

25. Rohmann, E; & Führer, A; & Werner Bierhoff, H. (2016) "Relationship satisfaction across European cultures: The role of love styles", Cross-Cultural Research, 50(2): 178-211.

26. Sperechr, S. & Hatfield, E. (2015) “The importance of love as a basis of marriage: revisiting Kephart (1967)”, Journal of Family Issues, 38(3): 312-335

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

[DOI: 10.52547/scds.8.4.9]